

## مشروطه در چشم شاعران مشروطه

علی ملامحمدی

دانشجوی دکتری ادبیات فارسی - دانشگاه سمنان

دکتر محمد رضایی

عضو هیئت علمی گروه ادبیات فارسی - دانشگاه سمنان

### چکیده:

جنبش مشروطه در ایران تغییرات اساسی در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را موجب شد و از آنجا که تغییرات اجتماعی و سیاسی در هر دوره منشأ تحولات محتوایی و حتی شکلی در شعر آن دوره است، شعر دوره مشروطه و گویندگان آن نیز ازین تغییرات بر کنار نماند.

عامل اصلی تغییرات مزبور، ورود اندیشه‌ها و مفاهیم سیاسی غرب به اندیشه سیاسی روشنفکران ایرانی بود. ورود این اندیشه‌ها از سویی موجب وضع و نفوذ اصطلاحات جدید و منطبق با دنیای مدرن بود و از سویی دیگر تفسیر جدیدی از اصطلاحات موجود و کهن در زبان را موجب گردید. مهمترین میدان ورود این اصطلاحات و نیز و تفسیر و بسط و تقلیل آنها شعر گویندگان عصر مشروطه بود.

مهار قدرت سلطنت با حاکمیت قانون، آزادی قلم و بیان، حق انتخاب و تعیین سرنوشت، بازشناسی مفهوم وطن، ورود زنان به عرصه‌های گوناگون جامعه و برابری حقوق آنان و نظایر اینها که از مهمترین و بنیادی‌ترین این مفاهیم و از اهداف مشروطه به شمار می‌رفت در قالب الفاظ و اصطلاحاتی نو در شعر شاعران مشروطه که خود از روشنفکران دوره خویش و پرچمداران نهضت مشروطه محسوب می‌شدند، به کار رفته است.

پژوهش حاضر تلاش دارد مفاهیم مذکور و نظایر آن را که در زبان شعرای عصر مورد بحث بصورت الفاظ و اصطلاحات مشروطه متجلی شده اند، نشان دهد تا بر مبنای آن تغییرات زبانی در یکی از ادوار ادبی ایران مشخص شود.

**کلیدواژه‌ها:** شاعران مشروطه، قانون، آزادی، مشروطه، اندیشه سیاسی

### مقدمه:

اصلی‌ترین مفاهیمی که به وسیله روشن فکران فرنگ دیده وارد اندیشه سیاسی ایرانیان شد و جنبش بزرگ مشروطیت را رقم زد، محدود کردن قدرت پادشاه، به دست آوردن آزادی‌های سیاسی و حق انتخاب و تعیین سرنوشت به دست مردم بود. نکته مهم در این مسئله، وارداتی بودن مفاهیم بنیادین نهضت مشروطیت است که به وسیله نخبگان به جامعه تزریق شد و شاعران آن را به متن مردم رساندند.

ایرانیان به سرعت نیاز خود را به رژیم مشروطه، آزادی و قانون احساس کردند و در به دست آوردن آن تلاش‌های بسیار نمودند و هزینه‌های مادی و معنوی فراوانی را تحمل نمودند، آنان برای قرن‌ها در جامعه‌ای استبدادی زیسته بودند اما اینک شیوه دیگری را شناخته بودند و آن را برای دگرگون‌سازی جامعه ایران مناسب یافتند، بنابراین به صورت یک پارچه و با حمایت وسیع روحانیون که رهبران اصلی جامعه محسوب می‌شدند، با استبداد نبرد کردند و تا حدی به خواسته‌های خود نزدیک شدند، اما به صورت کامل، نتوانستند جنبش را به پیش برند و انقلابی راستین ایجاد نمایند.

شکست جنبش مشروطیت، دلایل بسیار متفاوت بیرونی و درونی داشته است، اما مهم‌ترین آنها، بافت فرهنگی جامعه ایران بود که در برابر دگرگونی بنیادین ایستادگی می‌کرد، زیرا «جامعه، مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌هایی است که مطابق الگوهای رفتاری اجتماعی به مرور شکل گرفته است... تحمیل آزادی‌های سیاسی به ملتی که الگوهای رفتاری آن را خود تجربه نکرده است، امکان ندارد» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۶۱)

قدرت مطلقه پادشاه در طول قرن‌ها، یگانه حکومتی بود که بر ایران فرمان می‌راند و با عنصر فرهنگی قدرتمندی محافظت می‌شد. این عناصر که در تحکیم استبداد سیاسی نقش داشتند، برگرفته از مبانی اعتقادی مردمی بود که سخت در فرهنگ آنان ریشه دوانده بود، ناگفته پیداست که در جامعه به شدت استبدادزده عصر قاجار، پذیراندن اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و سنت‌شکن تا چه

پایه دشوار است. زین‌العابدین مراغه‌ای درباره روحیه استبداد‌پذیر مردم، صحنه‌ای را توصیف می‌کند که بسیار گویا است: «چون داخل بازار شدیم، دیدم ازدحام غریبی است. در آن میان شخصی دست به دهن خود گذاشته و در دست مرد بد چهری نیز ریسمانی است که یک طرفش به دهن آن شخص مربوط است. او ریسمان را به هر سوی می‌کشد آن هم بدان طرف می‌گردد. من خیال کردم که این نوعی از بازی و رقص است که مردم نیز به تماشا ایستاده‌اند. از حاجی حسین جلودار پرسیدم: حاجی این چه هنگامه است؟ آن هم به یکی از بازاریان پرسید. گفتند: این شخص ختاز است، نان را کم وزن پخته، حاکم مهارش کرده است. این که ریسمان را می‌کشد، میرغضب است. دماغش را سوراخ کرده، ریسمان بسته است. گفتم عجب قانونی است، خیلی تعجب دارد. گفت قدری بالاتر بروید، عجیب‌تر از این را هم خواهید دید. در آن طرف سه نفر قصاب را نیز گوش بریده‌اند...» (مراغه‌ای، ۱۳۵۳: ۴۱)

نکته جالب در این گزارش سیاحت‌نامه این است که مردم، چنین روندی را به عنوان زندگی طبیعی پذیرفته بودند و واکنشی نشان نمی‌دادند تا آن که عده‌ای به خارج رفته، حکومت‌های انتخابی و قانون‌گرایی را دیده بودند و خود را مؤلف می‌دانستند که ایرانیان را نسبت به **فواید جامعه قانون مدار** آگاه کنند. خود زین‌العابدین مراغه‌ای در جای دیگر، درمان وضع آشفته را چنین بیان می‌کند که «باید در دست حکام نو، خواه قانون، خواه کتابچه، خواه دستورالعمل، خواه تعلیمات، بگو چیزی مرتب و لایتغیر در روی کاغذ باشد که مردم از روی مواد مندرجه‌ی آن در کارهای متعلق به جنحه و جنایت و حقوق رفتار نماید تا کارها به تدریج اصلاح شود و ناملازمات از میان بریزد. کجی‌ها و نادروستی‌ها به مرور زمان استحالت گیرد و به جای این که بگویند، مجرم را پادشاه کشت یا حاکم حبس نمود، بگویند، قانون حبسش کرد و قانون حکم به قتلش داد...» (مراغه‌ای، ۱۳۵۳: ۱۶۵)

اندیشمندان عصر مشروطه، بدین گونه و در قالب مقاله، رساله و شعر و ادبیات، مردم را به ضرورت داشتن قانون و آزاد شدن از حکومت استبدادی تشویق می‌کردند، البته این‌گونه روشنفکران اشتباه بزرگی نیز داشتند و آن عدم درک شرایط فرهنگی ایران بود. گرچه برخی از آنان تلاش می‌نمودند تا این مفاهیم را برای مردم تشریح نمایند و تناقض موجود در برداشت را ناشی از تفاوت دین و مذهب اعلام نمایند. از جمله این افراد **ابوطالب بهبهانی** است که تلاش دارد قانون و آزادی را در رساله **منهاج‌العلی** ضروری و مفید جلوه می‌دهد. وی در پاسخ منتقدان آزادی که آن را مترادف بی‌بند و باری می‌پنداشتند، چنین نوشته است: «آنچه فرنگستان را فرنگستان کرده، قبل از هر چیز حریت است. مفهوم حریت این نیست که هر کس هر چه دلش بخواهد بکند، بلکه در آزادی قید و شرطی است. این که به انظار اهل اسلام می‌رسد و غریب می‌آید که زن و مرد، در یک مجلس می‌نشینند و غذا می‌خورند و به تماشاخانه می‌روند و زن‌ها در حضور ازواج خود با مردان اجنبی صحبت می‌دارند یا شوهرها از زن‌ها، حرمت می‌دارند، این‌ها از لوازم مذهب نصاری و خاج پرستی است و دخلی به قانون و تنظیمات دولت و تربیت ملت ندارد» (آدمیت، ۱۰۶: ۱۳۵۶-۲۵۳۶)

وی پس از این مقدمات، آزادی واقعی را به سه بخش آزادی شخصی، آزادی سیاسی و آزادی گرفتن امتیازات برای اختراعات و کارهای مفید تقسیم می‌کند و به صورت مفصل تشریح می‌نماید. آنان می‌خواستند که سلطان در ایران درست مانند کشورهای سلطنتی غربی باشد که نظام پارلمانی را به رسمیت شناخته بودند و مردم نیز همانند آنان از آزادی و حقوق اساسی شهروندی برخوردار شوند اما مردم بی‌سواد و ناآگاه با پذیرش این پدیده‌های تازه مشکل داشتند، زیرا اصولاً «چنانچه نخبه‌ای پیامی را القا کند که شکل و محتوای آن متعلق به نظام اجتماعی دیگری باشد، این پیام، مخاطب‌های خود را در جامعه غیر هم ساختار پیدا نخواهد کرد. مخاطبان چون از نظر ذهنی و مادی دارای فرهنگ دیگری هستند از درک و استقبال از پیام محروم می‌مانند، هر چند این پیام، مترقی و دارای محتوای انسانی باشد.» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۵۹)

البته نکته‌ای را که در مطالب بالا باید توضیح داد این است که، جامعه‌ی ایران عصر قاجار از پیامدهای انسانی غربی غیر هم ساختار با ایران استقبال نمود و برای استقرار آن در ایران، تلاش‌های فراوانی انجام داد ولی به ظاهر مردم دقیقاً مفاهیم آزادی و قانون را درک نمی‌کردند و تنها ناراضی از شرایط موجود بود که آنان را به قیام واداشت. استبداد در ایران و در زوایای روح و فرهنگ ایرانی از کوچک‌ترین واحد اجتماع، یعنی خانواده در روحیه افراد نهادینه می‌شد، بنابراین چگونه می‌توانستند، انقلاب بنیادین را در وضع موجود پایه‌ریزی نمایند؟

ساختار غیرمنسجم و بافت پراکنده جامعه باعث می‌شد تا نظامی خانوادگی در اداره‌ی کشور شکل گیرد که محدودیت قانون را تحمل ننماید. حکومت متمرکز و قانون‌گرا، منافع گروه‌های قدرتمند قومی را به خطر می‌انداخت و به موقعیت اشرافی ضربه می‌زد، بنابراین این افراد نهایت تلاش خود را در جلوگیری از نابودی نظام استبدادی انجام دادند و هنگامی که نتوانستند مانع تحوّل در ساختار سیاسی گردند با نفوذ در ارکان مدرن نظام جدید مانند مجلس و نهادهای دیگر، کوشیدند تا وضعیت را به سود خود تغییر دهند. آنان مؤفق شدند تا اوضاع پس از مشروطه را همانند سالیان پیش سازند و علت اصلی موفقیت اشراف، ناآگاهی مردم از حقیقت و ماهیت نظام تازه بود. کسروی بر این موضوع بارها تأکید می‌کند که مردم می‌پنداشتند، تنها با واداشتن شاه به امضای قانون مشروطه و افتتاح مجلس همه مشکلات حل خواهد شد و وظیفه آنان پایان پذیرفته است، در حالی که حضور مداوم مردم در صحنه‌های سیاسی و شرکت فعال در تشکیل نهادهای اجتماعی، عنصر واجبی است که سلامت نظام مشروطه و آزاد را تأمین می‌کند. ایرانیان در همان سال‌های آغازین، مشروطه را با شیوه‌های مختلف از دست دادند. فرادستانی که پایگاه پیشین را از دست داده بودند با خریدن رأی به مجلس یعنی مهم‌ترین نهاد نظام مشروطه راه می‌یافتند و با اعمال نفوذ، سمت‌های وزارت و ریاست را کسب می‌کردند. نظام تازه به صورت مصنوعی شکل گرفته و مکانیزم‌های فعال اجتماعی مانند احزاب مردمی و روزنامه‌های آزاد وجود نداشت تا از امتیازات به دست آمده محافظت کند و از سوی دیگر، ساختار درونی اجتماع از آن حمایت نمی‌کرد.

ادبیات در ایران نیز، همواره در خدمت تحکیم سلطه استبدادی قرار داشته است. قصیده به عنوان ابزاری تبلیغی در خدمت ستایش نظام قرار گرفت و با موجه جلوه دادن اشخاص طراز اول قدرت سیاسی، موقعیت آنان را تثبیت می‌کرد. از سوی دیگر غزل نیز با دور کردن مردم از صحنه اجتماعی و مشغول کردن آنان به مسایل فرازمینی و خیالی، مردم را از اندیشیدن به موقعیت خود باز می‌داشت تا با فکر نکردن به کاستی‌های موجود، قدرت سیاسی از ناحیه مردم خطر جدی احساس نکنند، در حالی که «کمترین انتظاری که می‌توان از آثار ادبی-سیاسی داشت، این است که مبانی فرهنگی ساختار اجتماعی-اقتصادی قدرت سیاسی را چنان شرح کنند که دیدگاه گذشته را نسبت به پیشرفت زمان، اصلاح و متحوّل گردانند. تاریخ ادبیات سیاسی ما، تاریخ اصلاحات سیاسی از بالا و به کمک اهرم‌های اهورایی است و این با واقعیت اجتماع، انطباق نمی‌یابد.» (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۱۵۴)

همانگونه که اشاره شد شعر در عصر مشروطه تنها کاربرد هنری و ذوقی نداشت بلکه خود را به پیشبرد اهداف اجتماعی متعهد دانست و به عنوان سلاحی برنده در خدمت جنبش قرار گرفت؛ از این رو با نگاهی گذرا به جستجوی مفاهیم مهمی چون مشروطه، قانون و آزادی در اشعار شاعران برجسته این عصر خواهیم پرداخت.

برای آن که دیدگاه‌های سیاسی شاعران مشروطه در این زمینه آشکار شود، نمونه‌هایی از شعر آنان آورده می‌شود تا به صورت مشخص نگاه آنان به مفاهیمی چون مشروطه، قانون و آزادی دریافت گردد.

### ملک‌الشعرا بهار

بهار از کسانی است که می‌توان وی را از سران جنبش مشروطه دانست. وی پس از مرگ پدر به انجمن‌های آزادی‌خواهان مشهود رفت و در حزب دموکرات مشهود و تهران فعالیت‌های مثبت بسیار انجام داد و سختی‌های بسیاری دید و بارها تبعید شد. علاوه بر مبارزات مستقیم سیاسی، فعالیت‌های فرهنگی قابل توجهی نیز انجام داد. بهار، هنر شاعری خود را در خدمت جنبش نهاد. وی به پاس این تلاش‌ها بارها به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و مورد تقدیر قرار گرفت، اما در مواردی مشکلاتی را تحمل نمود که او را سخت می‌آزرد. روزنامه‌های بهار یکی پس از دیگری تعطیل می‌شد. یک بار پس از بسته شدن نوبهار چنین سرود:

عمری به هوای وصلت، قانون	از چرخ برین گذشت افغانم
در عرصه‌ی گیر و دار آزادی	فرسود به تن درشت خفتانم
گفتم که مگر به نیروی قانون	آزادی را به تخت بنشانم
و امروز چنان شدم که بر کاغذ	آزاد نهاد خامه نتوانم...
ای آزادی خجسته آزادی	از وصل تو روی برنگردانم

(دیوان، ص ۳۲۷)

بهار در مشهود با مخالفان مشروطه بارها درگیر شد و به انجمن همت که مخالف مشروطه بود پند می‌دهد که:

ای گروهی که انجمن دارید  
دل زکیند و نفاق برگیرید  
یک زمان گوش سوی من دارید  
گر به دل مهر خویشتن دارید  
(دیوان، ص ۱۵۰)

و آنان را به حمایت از مشروطه ترغیب می‌نماید.

ملک‌الشعرا در آغاز جوانی مدیحه‌سرا بود، اما پس از پیروزی مشروطه و ظهور قهرمانان آزادی، همانند قصاید پیشین به مدح و ستایش افرادی چون محمدولی خان تنکابنی، ستارخان و باقرخان، طباطبایی و دیگر رهبران مشروطه می‌پردازد و بدین ترتیب علاقه‌اش را به مشروطه‌خواهی و قانون نشان می‌دهد:

یک‌سو سپهدار شد فتنه را سد  
یک‌سو یورش برد سردار اسعد  
ضرغام پردل آمد ز یک حد  
بر کف گرفتند تیغ مهتد

بستند بر خصم از هر طرف راه

الحمدلله، الحمدلله

(دیوان، ص ۱۴۵)

مکن حدیث سکندر که اندین کشور  
ستاده تنها ستارخان و باقرخان  
فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر  
به سان رستم دستان و طوس بن نوذر  
(دیوان، ص ۱۶۳)

پس از فتح تهران و پایان استبداد صغیر، بارها ابراز شادی می‌کند و قصایدش را در مجالس جشن مشهد می‌خواند. وی در این قصاید از جیش گیلان و مهین سردار اسعد و سپهدار دلیر و دیگر فداکاران راه آزادی به نیکی یاد می‌کند. (ص ۲۳۶ و ...)

مژده که آمد برون خاطر ما ز انتظار  
حق در رحمت گشود بر دل امیدوار  
مژده‌ی فتح الفتوح داد به ما کردگار  
فتح به ما شد قرین، بخت به ما گشت یار  
(دیوان، ص ۱۶۱)

و در پنجمین سالگرد مشروطه می‌سراید:

عید نوروز است و هر روزی به ما نوروز باد  
پنجمین سال حیات ما به ما فیروز باد  
شام ایران روز باد  
روز ما بهروز باد  
با نسیم افتخار  
سال استقلال ما را باد آغاز بهار  
(دیوان، ص ۲۳۴)

### میرزاده عشقی

هنگامی که عشقی از همدان به تهران می‌آید، شور مشروطه‌خواهی و مبارزات مردم در اوج قرار داشت و عشقی نیز به سرعت به فعالیت‌های سیاسی وارد شد. وی همگام با دیگر مبارزان در نشریات عصر، اشعار و مقالات سیاسی می‌نوشت و در راه مشروطه، آزادی و برابری کوشش‌های فراوانی نمود، اما نتایج به دست آمده وی را راضی نمی‌کرد و همواره انقلابی دیگر را نجات بخش می‌دانست، انقلابی که همه چیز را به صورت ریشه‌ای دگرگون نماید و جامعه را به کلی متحول سازد:

این ملک یک انقلاب می‌خواهد و بس  
امروز دگر درخت آزادی ما  
خون‌ریزی بی حساب می‌خواهد و بس  
از خون من و تو آب می‌خواهد و بس  
(دیوان، ص ۴۱۲)

می توان گفت که مبارزات عشقی بیشتر علیه مشروطه طلبان بوده است و نه مستبدان، البته مشروطه خواهانی که به ظاهر آزادی خواه بودند و در انقلاب رخنه کرده بودند و خود مستبدانه عمل می کردند. عشقی این مسئله را به خوبی می فهمید که این مشروطه خواهان دروغین، چگونه شرایط پیشین را حاکم کرده اند:

به به از این مجلس ملی و آزادی فکر

من چه بنویسم، قلم در دست کس آزاد نیست  
(دیوان، ص ۳۶۴)

عشقی در جاهای دیگر نیز به این مسئله که انقلاب حقیقی رخ نداده است، اشاره می کند. از جمله در تابلوی سوم از شعر مشهورش - سه تابلو مریم - سرگذشت پیرمردی را شرح می دهد که فعالانه در انقلاب و مبارزات شرکت داشت و مال و ثروت خود را در این راه از دست داد. حتی دو پسر وی در لشکر سپهدار بودند و شهید شدند و خود وی مدتی در حبس بود ولی پس از فتح تهران و استقرار نظام مشروطه:

شد سپهدار اول، وزیر صدر پناه  
دوباره خلوتیان مظفرالدین شاه  
شدند مصدر کار و مرتب درگاه  
یکی وزیر شد و آن دگر رییس سپاه

شد این چنین چو سپهدار گشت رکن رکین

منی که کنده بودم جان به پای مشروطه  
ز پا فتاده بدم از برای مشروطه  
بشد دو میوه‌ی عمرم فدای مشروطه  
عریضه دادم بر اولیای مشروطه

که من که بودم و اکنون شدست حالم این

چه مردمان خرابی شدند از آن آباد  
گر انقلاب بُد این زنده باد استبداد  
(دیوان، ص ۱۸۸)

شاعران دیگر نیز به انحراف مشروطه اشاره کرده اند و از مشروطه خواهان فاسد انتقاد نمودند که در جای خود خواهد آمد.

### ابوالقاسم لاهوتی

وجه شاخص شعر لاهوتی، عقاید کمونیستی او است که دیدگاه‌های سیاسی وی را تشکیل می دهد. بیشتر اندیشمندان عصر مشروطه، نظامی بر پایه اندیشه‌های غربی را ترویج می کردند ولی لاهوتی تنها فردی است که مصراً انقلاب کمونیستی و آزادی مترادف با آن را تبلیغ می کند. باور عمیق لاهوتی به آموزش‌های سوسیالیستی، پس از فرار او به شوروی در او ریشه دواند. لاهوتی در سال‌های اوج جنبش که مبارزه علیه استبداد بود، در نبردهای مختلف شرکت داشت و همراه با مبارزان تبریز در دوران محاصره، علیه محمدعلی شاه می جنگید.

یکی از بهترین شعرهای وی، مربوط به محاصره تبریز است:

اردوی ستم خسته و عاجز شد و برگشت  
برگشت نه با میل خود، از حمله‌ی احرار  
ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار  
هی وارد تبریز شد از هر در و هر دشت  
از خوردن اسب و علف و برگ درختان  
فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده  
آزاده زنی بر سر یک قبرستان  
با دیده‌ای از اشک پر و دامنی از نان  
(دیوان، ص ۲۰۳)

لاهوتی تنها راه نجات مردم استبداد زده شرق را، برپایی انقلاب خونین و با مرام کمونیستی می‌داند و آزادی حقیقی را در دامن چنین حکومتی می‌جوید:

نوشم به شادمانی آن دم شراب سرخ  
قربان آن دمی که ز خون توانگران  
نازم به آن زمان که به نیروی پتک و  
داس  
در خون خائنان وطن واجب است غسل  
کز شرق انقلاب دمدم آفتاب سرخ  
دریای انقلاب شود پر حساب سرخ  
ملت نهد به گردن ظلم طناب سرخ  
در شرع انقلاب به نصّ کتاب سرخ  
(دیوان، ص ۸۳)

هر چند لاهوتی به قانون‌گرایی و آزادی‌خواهی، اشاره مستقیم ندارد ولی پیداست که از استبداد بیزار است، علاوه بر آن آزادی نوع غربی را نیز نمی‌پذیرد، زیرا در چنان جوامعی رنجبران و فرودستان، اسیر گنجوران می‌شوند و آزادی‌خواهی اشراف برای به بند کشیدن طبقات پایین است و لاهوتی آزادی را برای زیردستان می‌خواهد:  
هر که را دیدم برای نفع شخصی می‌دوید

پشت پا جز فعله و دهقان به خشک و تر زدم

جستم از هر بند و کردم پاره هر زنجیر را

ببیرق آزادی مطلق به بحر و بر زدم

(دیوان، ص ۸۵)

### ایرج میرزا

در دیوان ایرج میرزا به صورت مستقیم به مسایلی مانند مشروطه طلبی و آزادی‌خواهی اشاره نشده است. از سوی دیگر، در مخالفت با این موارد نیز نظری ابرار نکرده است. وی اساساً شاعری اجتماعی است و در برابر پدیده‌های اجتماعی واکنش نشان می‌داد. علاوه بر مضامین اجتماعی، موضوعات شخصی و فردی نیز علاقه وی را جلب می‌کرد و در شعرش بازتاب می‌یافت. بی‌علاقگی ایرج میرزا به سیاست را می‌توان به تبار درباری او مربوط دانست. هر چند ایرج فساد فزاینده در سلسله قاجار را انکار نمی‌کند ولی به هر حال با مبارزات براندازانه که علیه خاندان قاجار صورت می‌گرفت، همکاری و همراهی نشان نداد. ایرج با زبان فرانسه آشنایی کامل داشت و افکار اروپایی را می‌شناخت و مردی روشنفکر به شمار می‌رفت، با این همه از مفاهیمی مانند آزادی و قانون در شعر خود استفاده نکرد و خود را از التهابات سیاسی جامعه برکنار نگه داشت.

### ادیب‌الممالک فراهانی

ادیب‌الممالک شاعری است که با مسایل سیاسی و اجتماعی زمانه همراه است اما مضامین شعر وی بیشتر سنتی است و چندان به مفاهیمی چون مشروطه، قانون و... توجه نمی‌کند. با این همه در مواردی که به این موارد می‌پردازد، نشان می‌دهد که نگاه عمیقی دارد. ادیب‌الممالک روزنامه‌نگار معتدلی هم بود که درباره مسایل روز مطلب نوشت. در مواردی نیز با مشروطه‌خواهان همکاری نمود و پس از بازگشایی مجلس، وی سردبیری نشریه‌ای به نام «مجلس» را برعهده گرفت. پس از آن که در سال ۱۳۲۴ ق. نظام‌نامه‌ی اساسی مجلس تصویب شد، ادیب از به بار نشستن مبارزات مشروطه احساس شادمانی می‌کند:

چون مجلس وکلا را ملک مؤسس شد  
عنایت شه و بخشایش ولیعهدش  
بشوی دامن و در مجلس اندر آ ای شیخ  
ستاره‌ای بدخشید و ماه مجلس شد  
دل رمیده‌ی ما را انیس و مونس شد  
که خاطر م به هزاران گنه موسوس شد

(دیوان، ص ۱۷۸)

نکته جالب آن که فردی مانند ادیب‌الممالک نیز از شرکت مردم در قدرت به عنوان حق آنان خبر ندارد و آن را عنایت شاه و بخشایش ولیعهد می‌خواند!

ادیب‌الممالک با آن که در مواردی مشروطه را ناقص می‌داند و معتقد است که اهداف حقیقی جنبش مشروطه برآورده نشده است، باز آن را مثبت می‌داند و در نهمین سالگرد مشروطه از جنبش تمجید می‌نماید:

سال نهمین است که این ملت بیدار  
با خون خود آمد به حق خویش خریدار  
شد نور عدالت ز پس پرده پدیدار  
پوشید به تن خلعت نو سرو سپیدار  
زد شاهد مشروطه صلا از پی دیدار  
تا در قدمش جان گرمی سپارند  
(دیوان، ص ۵۳۸)

همچنان که گفته شد، ادیب‌الممالک از اوضاع پس از مشروطه ناراضی است و برخی از عیوب ایجاد شده پس از پیروزی جنبش را چنین برمی‌شمارد:

وزارت دادن طفلان، وکالت کردن پیران  
مجاهد ساختن افیونیان ریقماسی را  
نُز گشتن، توالی کردن پیران فرسوده  
فکل بستن به گردن، کودکان لوس لاسی را  
(دیوان، ص ۱۶)

وی به درستی عملکرد بسیاری از مشروطه‌خواهان و ارتجاعیون را یک سان می‌شمارد و از اقدامات نادرست آنان بدین صورت یاد می‌کند:

مردم ایران دو فرقه‌اند که هر یک  
قومی مشروطه خواه گشته و بر دوش  
فرقه‌ی دیگر ز ارتجاع جهان را  
چتر ظفر با شعاع و شعشعه دارند  
هر دو پی غارت جراید ملّی  
گاه به تضییق و گه به توسعه دارند  
شور بنی عامر بن صعصعه دارند  
تخم امل را درون مزرعه دارند  
(دیوان، ص ۲۰۰)

بیزاری ادیب‌الممالک از نتایج مشروطه‌خواهی آن‌گاه شدت می‌یابد که روس‌ها به بمباران حرم امام رضا (ع) می‌پردازند و علاوه بر تخریب ضریح و بارگاه مرقد، جمعی از زایران بی‌گناه را به شهادت می‌رسانند:

این چه مشروطه منحوسی بود  
این چه عدل است که از ما بستد  
دیده در خون جگر زد غوطه  
که در رنج بر این خلق گشود  
هر چه بخشنده‌ی مَنان بخشود  
باد لعنت به چنین مشروطه  
(دیوان، ص ۵۴۸)

این چه قانون که حرامی به حرم  
بختیاری پی تاراج و نفوس  
جز وزیران که پی سیم و زرند  
محرم از حرمت و حق محروم است  
هم عنان اجل محتوم است  
هرکسی در طلب موهوم است  
(دیوان، ص ۵۴۹)

آه از این فرقه‌ی مشروطه طلب  
نام مشروطه از ایشان شده زشت  
اف بر این مردم بی‌نام و نسب  
جان خلق آمده از غصّه به لب  
(دیوان، ص ۵۵۰)

سخنان ادیب الممالک در مخالفت با مشروطه‌خواهان دقیقاً نظر مردم آن عصر نیز می‌باشد که به سرعت از آنان ناامید گشتند و دیگر حمایت ننمودند و بارها آرزو می‌کردند که شخص مقتدری برای بازگردان ثبات و امنیت پیدا شود.

### اشرف‌الدین گیلانی

دیدگاه نسیم شمال درباره مشروطه، بسیار مشابه نظر ادیب‌الممالک است. اشرف‌الدین از مشروطه، تمام امور نیک را اراده می‌کند و آن را از احکام دین اسلامی می‌خواند:

عدل و مشروطه ز احکام دین است شاهد ما کتاب مبین است  
(دیوان، ص ۳۲۴)

مسلم است کسی که مشروطه را مساوی عدل و از احکام دینی می‌خواند، مشروطه خواه است. نسیم شمال آرزو دارد که با برقراری مشروطه، همه ناهنجاری‌ها و کاستی‌ها، اصلاح گردد و مشکلات جامعه برطرف گردد ولی در عمل این‌گونه نمی‌شود و او افسوس می‌خورد که «فزون گشت دو صد علت ما» (ص ۱۶۳)

بیشتر سروده‌های نسیم شمال درباره مشروطه به ظاهر علیه آن است و مشروطه را محکوم می‌سازد ولی لحن بیان او به گونه‌ای است که نشان می‌دهد، نسیم شمال از مشروطه ناقص و مشروطه‌خواهان مستبد و دروغین می‌نالد و امیدوار است که مشروطه واقعی اجرا گردد:

نه مستبده‌ی هست نه مشروطه به جا ماند امروز ز مشروطه همان روطه به جا ماند  
حمام کسی نیست همان فوطه به جا ماند اندر کف ما دفتر مغلوطه به جا ماند

آن‌ها که تو دیدی همه رفتند آمل  
با چوب و چماق و قمه رفتند آمل

(دیوان، ص ۸۲۰)

نسیم شمال اوضاع پیش و پس از مشروطه را یک سان می‌بیند و می‌گوید:

شکر می‌کردیم جمیع کارها مضبوطه شد مملکت مشروطه شد  
باز می‌بینیم آن کاسه است و آن آش است و ماست درد ایران بی دواست  
(دیوان، ص ۱۸۴)

و با لحن طنزآلودی، شور و شوق اولیه مردم را برای به دست آوردن مشروطه و رسیدن به وضع مطلوب به تمسخر می‌گیرد:

آن زمان مشروطه اول مرا آمد به یاد آن جرایدهای رنگارنگ و فتوای جهاد  
صور اسرافیل و آن هنگامه و فریاد و داد زان فداکاری به میدان خنده می‌گیرد مرا

گاه از مشروطه‌ی دوم به خاطر آمدم  
یاد از دهباشی و فراش و شاطر آمدم  
اسب را بفروختم، همراه قاطر آمدم

زان لگدهای فراوان خنده می‌گیرد مرا  
(دیوان، ص ۲۰۹)

گاه چنان از مصیبت‌های پس از مشروطه بیزار می‌شود که آرزوی نابودی آن را می‌نماید و گوئی، تمام بدبختی‌های جامعه را نتیجه مشروطه می‌داند و اگر ماجرای مشروطه‌خواهی روی نمی‌داد، مصیبت‌های مردم کمتر بود:

مجلس فاتحه برپا سازید قاری خوب مهیا سازید  
از عسل شربت و حلوا سازید این سخن را همه انشا سازید



## رحمه‌الله علی مشروطه

خلق از جان همه بیزار شدند زارعین جمله گرفتار شدند  
کسبه یک سره بیکار شدند اغنیا داخل این کار شدند

بود مال فقرا، مشروطه

رحمه‌الله علی مشروطه

(دیوان، ص ۱۷۳)

نسیم شمال یکی از علل انحراف مشروطه را توجه صرف مردم به اسم مشروطه بیان می‌کند. هر چند نسیم شمال به عمق مطلب نمی‌پردازد ولی واقعیت نیز همین است که تنها با جابه‌جایی نام استبداد و مشروطه، چیزی تغییر نمی‌کند و تحول اندیشه و افکار مردم است که اصلاحات را نهادینه می‌سازد. کنار کشیدن و کنار راندن سران راستین مشروطه نیز عامل دیگری در انحراف آن بود که نسیم شمال یادآور می‌شود:

نه در این اسم بود یک اثری نه در این ظرف بود یک ثمری  
پول‌ها گشت قسمت دگری بهر مایار تندخو آمد  
علما گشته‌اند خانه نشین و کلا گشته خوش به عیش قرین  
(دیوان، ص ۵۲۲)

آزادی بیان به عنوان یکی از نتایج جنبش مشروطه، آرزوی مردم بود که فقط برای مدت کوتاهی عملی شد و به سرعت از بین رفت. نسیم شمال ضمن اشاره به تأثیر آزادی بیان و مطبوعات در جامعه از محدود شدن آزادی‌ها انتقاد می‌کند که یکی از اشعار مشهور وی محسوب می‌شود:

غلغلی انداختی در شهر تهران ای قلم

خوش حمایت می‌کنی از شرع و قرآن ای قلم

گشت از برق تو ظاهر نور ایمان ای قلم

مشکلات خلق گردد از تو آسان ای قلم

نیستی آزاد در ایران ویران ای قلم

(دیوان، ص ۱۴۴)

استقبال گسترده‌ی مردم از سروده‌های نسیم شمال، نشان می‌دهد که مردم نیز اندیشه‌های او را در این موارد قبول داشتند و واقعاً نتایج مشروطه با خواسته‌های اولیه هماهنگ نبوده است.

## علی اکبر دهخدا

یکی از کسانی که برای مشروطه تلاش‌های فراوانی نمود و با مقالات مؤثر خود در دگرگونی فکری و مبارزه‌ی عملی مردم نقش داشت، دهخدا است. وی یکی از بهترین دوستان خود را در جریان به توپ بستن مجلس از دست داد و خود نیز برای رهایی از اعدام به سفارت انگلیس پناهنده شد و بعدها به اروپا تبعید شد. واکنش دهخدا در برابر مشروطه‌خواهان پیروز جالب است، وی که هیچ دگرگونی جدی را در جامعه مشاهده نمی‌کند از سیاست به کلی کناره می‌گیرد و به پژوهش‌های علمی و تدریس می‌پردازد. دهخدا در دو مورد از نتایج مشروطه ابراز تأسف می‌کند و بر فداکاری‌های بی‌مورد مردم، اشک حسرت می‌بارد:

مشتی اسمال نمی‌دونی چه کشیدیم به حق  
چقذه واسه‌ی مشروطه دودیدیم به حق  
پاهامون پینه زد و پاک بریدیم به حق  
یه جوون پر و پا قرص ندیدیم به حق

همه از پیر و جوون ورمال و وردار شده

(دیوان، ص ۱۶)

در عده‌ی کس ذره ندیدیم فروغ  
ز آزادی و آزاده سخن بود ولیک  
هر یوغ گسست، گشت دیگرسان یوغ  
آن قصه فریب بود و این قصه دروغ  
(دیوان، ص ۱۹۸)

### فرّخی یزدی

آگاهانه‌ترین و بهترین بازتاب مسایل مشروطه در شعر فرّخی آشکار شده است. فرّخی خود مردی سیاست پیشه و روزنامه نگاری برجسته بود که از نزدیک با امور سیاسی آشنا بود. از سوی دیگر، فرّخی شاعری متعهد است و با زندگی سراسر مبارزه‌ی خود و شهادت پرافتخارش آن را اثبات کرد. در غزل مشهوری، عاشقانه خود را در خدمت آرمان‌های آزادی خواهانه می‌خواند و می‌گوید که آماده‌ی پذیرش پیامدهای آن نیز می‌باشد:

آن زمان که بنهادم سربه پای آزادی  
دامن محبت راگر کنی ز خون رنگین  
دست خود ز جان شستم از برای آزادی  
می‌توان تو را گفتن پیشوای آزادی  
(دیوان، ص ۱۷۷)

فرّخی خود را پیشوای آزادی می‌دانست از این رو به شیوه‌های گوناگون مردم را به آزادی خواهی ترغیب می‌کرد. در موارد بسیاری به فواید آزادی اشاره می‌کند:

به پیش اهل جهان محترم بود آن کسی  
هزار بار بود به ز صبح استبداد  
که داشت از دل و جان احترام آزادی  
برای دسته‌ی پا بسته، شام آزادی  
(دیوان، ص ۱۸۱)

جز به آزادی ملت نبود آبادی  
آه اگر مملکتی ملت آزاد نداشت  
(دیوان، ص ۱۰۰)

گاه نیز از پیامدهای نبود آزادی می‌ترساند:  
در مملکتی که نام آزادی نیست

ویرانی آن قابل آبادی نیست

(دیوان، ص ۲۲۰)

فرّخی که آنقدر عاشق آزادی است و این گونه می‌سراید:

سافر تقدیر ما را مست آزادی نمود  
زین سبب از نشئه‌ی آن باده مدهوشیم ما  
(دیوان، ص ۸۶)

به خطرات آزادی مطلق و لجام گسیخته نیز آگاه است و برای داشتن جامعه‌ای آزاد، قانون‌گرایی را توصیه می‌کند. فرّخی آن قدر آگاه است که بسیار بیشتر از آرمان بزرگش، آزادی، به مسئله قانون‌مداری توجه می‌کند و برای مردم از اهمیت قانون و لزوم اطاعت از آن می‌گوید:

گر ز روی معدلت آغشته در خون می‌شویم

هرچه بادا باد ما تسلیم قانون می‌شویم

طعم آزادی ز بس شیرین بود در کام جان

بهر آن از خون خود فرهاد گلگون می‌شویم

(دیوان، ص ۱۶۰)

با ادب در پیش قانون هر که زانو می‌زند

چرخ، نوبت را به نام نامی او می‌زند

وان که شد تسلیم عدل و پیش قانون سر نهاد

پایه‌ی قدرش به کاخ مهر پهلو می‌زند

(دیوان، ص ۱۲۴)

هر سرکه به احترام قانون خم شد

(دیوان، ص ۲۱۶)

چون موجد آزادی ما قانون است

محکوم زوال کی شود آن ملت

(دیوان، ص ۲۱۳)

فرخی، یکی از کارکردهای قانون را فشار بر مردم برای اجرای وظیفه‌شان معرفی می‌کند:

فکر نویی از برای ما باید کرد

با زور مجازات و فشار قانون

(دیوان، ص ۲۳۶)

وین شیوه‌ی کهنه را رها باید کرد

(دیوان، ص ۲۳۶)

ما را به وظیفه آشنا باید کرد

دست خود بر قبضه‌ی شمشیر می‌باید گرفت

(دیوان، ص ۹۳)

رسم و ره آزادی یا پیشه نباید کرد

(دیوان، ص ۱۴۱)

آزادی اگر می‌طلبی غرقه به خون باش

(دیوان، ص ۹۷)

کاین گلبن نخواستہ بی‌خار و خسی نیست

و علاوه بر رسیدن به قانون و آزادی، عمل آگاهانه به شرایط آن نیز بسیار مهم است و تنها داشتن قانون و آزادی برای سعادت کافی نیست:

وای بر آن شهر بی‌قانون که قانون اندر آن

هم چو اندر کافرستان، مصحف فرسوده بود

(دیوان، ص ۱۳۱)

با همه‌ی تلاش‌های مبارزان و روشنفکران آگاه و نیک‌اندیش، مشروطه به انحراف کشیده شد و نصایح افرادی مانند فرّخی نیز نتیجه نبخشید. فرّخی دلایل انحراف مشروطه را شناسایی می‌کند و به مردم نشان می‌دهد. یکی از دلایل شکست جنبش، ناقص بودن و نرسیدن به مرحله‌ی انقلاب است:

از انقلاب ناقص ما بود کاملاً دیدیم اگر نتیجه‌ی معکوس انقلاب (دیوان، ص ۹۳)

و علت دیگر، حضور رگه‌هایی از استبداد بود:

ز آزادی جهان، آباد و چرخ کشور دارا پس از مشروطه با افزار استبداد می‌گردد (دیوان، ص ۱۲۰)

فساد و نادرست بودن آزادی خواهان نیز عامل مهم انحراف مشروطه به شمار می‌رود: نام آزادی ز بد کیشان نمی‌آمد به تنگ کشور ویران ما را بود اگر احزاب خوب (دیوان، ص ۹۲)

با همه‌ی این‌ها، نباید این مشروطه‌ی ناقص را رها کرد تا نابود شود، بلکه لازم است چون باغبانی دل سوز، از گل‌های آفت زده نیز مراقبت نمود تا به تکامل برسد:

در سایه‌ی استبداد پژمرده شد آزادی این گلبن نورس را بی‌ریشه نباید کرد (دیوان، ص ۱۴۱)

و انگار فرّخی چندان هم به مردم و پیروزی قطعی جنبش امیدوار نیست:

دولت هر مملکت در اختیار ملت است آخر ای ملت به کف کی اختیار آید ترا (دیوان، ص ۷۹)

ولی خود تلاش‌هایش را تا شهادت و صادقانه ادامه می‌دهد.

### عارف قزوینی

ایرج میرزا در اواخر عارف‌نامه خود به عارف پند می‌دهد که از سیاست دست بشوید. این مطلب نشان می‌دهد که وی بسیار به مسایل سیاسی توجه داشته است. زندگی وی همراه با مسایل سیاسی گذشت ولی هیچ‌گاه در عمق وقایع حضور نداشت. عارف در اشعار و تصنیف‌های خود به مبارزه با استبداد و زشتی‌های فرهنگ استبدادی می‌پرداخت و بیداری مردم را در جنبش مشروطیت می‌ستود.

عارف مسایل سیاسی را به صورت ظریف و هنرمندانه‌ای در سروده‌های خود جای می‌داد. زمینه اصلی تصنیف‌هایش، ممکن بود که درباره عشق باشد ولی در لابه‌لای آن و در یک مصراع و یا چند کلمه به وقایع مشروطه‌خواهی اشاره می‌کرد و اندیشه‌های خود را در روح مردم رسوخ می‌داد، از این‌رو عارف اشعار کاملی با مضمون سیاسی ندارد.

عارف در موارد بسیار از زندگی‌ش می‌نالند و ضمن مقایسه خود با جامعه از مردم چنین می‌خواهد: فکری ای هم‌وطنان در ره آزادی خویش بنمایید که هرکس نکند مثل من است

(دیوان، ص ۲۰۲)

پس از پیروزی مشروطه‌خواهان و فتح تهران، از بازیابی جایگاه مشروطه ابراز شادمانی می‌کند:

پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد بنوش باده که یک ملّتی به هوش آمد هزار پرده ز ایران درید استبداد هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد

(دیوان، ص ۲۰۰)

عارف نیز چون شاعران دیگر و مردم زمانه از پیامدهای جنبش راضی نیست و تلاش‌های انجام شده را برباد رفته می‌بیند و ضمن تصنیفی می‌گوید:

یوسف مشروطه ز چه برکشیدیم  
پیره‌نی در بر یعقوب دیدیم  
آن‌گه چون گرگ خود او را دریدیم  
هیچ ز اخوان کسی حاشا ندارد  
(دیوان، ص ۳۶۱)

**نتیجه:**

از برجسته‌ترین ویژگی‌های ادبیات عصر مشروطه این موضوع است که برخلاف دوران پیشین، نگرش سیاسی یافت و همگام با مسایل اجتماعی حرکت می‌کرد و نسبت به تحولات واکنش نشان می‌داد. شعر عصر مشروطه، مضمون اصلیش را از سیاست می‌گرفت و به صورت موافق یا مخالف با پدیده‌های سیاسی و اجتماعی عمل می‌کرد.

مشروطه، قانون و آزادی از مضامین مهم سیاسی عصر مشروطه‌اند که در شعر این دوره بارتاب وسیعی یافته‌اند. شاعرانی مانند فرّخی، لاهوتی و نسیم شمال و عشقی که خود را در میان فعالیت‌های سیاسی قرار داده بودند و تلاش داشتند تا وضعیت موجود را دگرگون نمایند، شعرهای سیاسی بسیاری سرودند و در حقیقت از شعر به عنوان ابزاری سیاسی که بر مردم تأثیر می‌نهد بهره گرفتند. شاعران دیگر نیز کمابیش به مسایل سیاسی حساس بودند و با دیدگاه‌های ویژه‌ی خود با این پدیده‌ها برخورد می‌کردند. در این میان، تنها ایرج بود که چندان به سیاسی کاری و به ویژه نوگرایی سیاسی علاقه‌ای نداشت و به این مسایل نپرداخت. شاعران مشروطه درباره مفاهیم قانون و آزادی نظرات یکسانی نداشتند که در سروده‌هایشان به خوبی پیداست.

**منابع:**

- ۱- آدمیت فریدون، و هما ناطق (، ۲۵۳۶-۱۳۵۶) *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده قاجار*، تهران، چ اول، آگاه.
- ۲- ایرج میرزا (۱۳۵۳) *دیوان اشعار*، به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران، چ سوم، نشر اندیشه.
- ۳- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا)، (۱۳۶۸) *دیوان اشعار*، به کوشش مهرداد بهار، ۲ جلد، تهران، چ ۵، توس.
- ۴- دهخدا، علی اکبر (، ۱۳۶۱) *دیوان اشعار*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، بی‌تا.
- ۵- رضا قلی، علی (۱۳۷۷) *جامعه‌شناسی خودکامگی (تحلیل جامعه‌شناسی ضحاک مار دوش)*، تهران، چ ۸، نشر نی.
- ۶- فراهانی، ادیب الممالک (۱۳۴۵) *دیوان اشعار*، به کوشش وحید دستگردی، تهران، فروغی.
- ۷- فرّخی یزدی، (۱۳۵۷) *دیوان اشعار*، تصحیح و مقدمه حسین مکی، تهران، چ ۸، امیرکبیر.
- ۸- قزوینی، عارف، *کلیات دیوان*، (۱۳۴۷) به اهتمام عبدالرحمان سیف آزاد، تهران، چ ۵، بی‌نا.
- ۹- لاهوتی، ابوالقاسم (، ۱۳۵۸) *دیوان اشعار*، به کوشش احمد بشیری، تهران، چ اول، امیرکبیر.
- ۱۰- مراغه‌ای، حاج زین العابدین (۱۳۵۳) *سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ*، حواشی باقر مؤمنی، تهران، چ سوم، نشر اندیشه.
- ۱۱- میرزاده عشقی (، ۱۳۵۷) *دیوان اشعار*، به کوشش علی‌اکبر مشیر سلیمی، تهران، امیرکبیر.
- ۱۲- نسیم شمال (سید اشرف الدین گیلانی) (، ۱۳۷۵) *کلیات اشعار*، تهران، به اهتمام احمد اداره‌چی گیلانی، چ اول، نگاه.

Surf and download all data from SID.ir: [www.SID.ir](http://www.SID.ir)

Translate via STRS.ir: [www.STRS.ir](http://www.STRS.ir)

Follow our scientific posts via our Blog: [www.sid.ir/blog](http://www.sid.ir/blog)

Use our educational service (Courses, Workshops, Videos and etc.) via Workshop: [www.sid.ir/workshop](http://www.sid.ir/workshop)